

طبقه‌ی کارگر و دموکراسی بورژوایی

مقاله‌ی زیر ترجمه‌ی بخش‌هایی از مقاله‌ای است با عنوان فوق از لنین که برای نخستین بار در ژانویه ۱۹۰۵ در نشریه‌ی هفتگی بلشویکی، «و پرپود» (به پیش)، منتشر شد. در این مقاله لنین چگونگی برخورد دو گرایش عمده در داخل سوسیال دموکراسی روسیه، بلشویزم و منشویزم، نسبت به اپوزیسیون بورژوایی علیه استبداد را بررسی می‌کند. ترجمه‌ی فعلی از متن انگلیسی مقاله، جلد هشتم مجموعه آثار لنین، به عمل آمده است و بخش‌هایی که در این جا ترجمه نشده توسط (...) نشان داده شده اند. این مقاله نخستین بار در نشریه «کندو کاو» شماره ۸، پائیز ۱۳۵۷ انتشار یافت.

چگونگی برخورد سوسیال-دموکرات‌ها، یا دموکرات‌های طبقه‌ی کارگر، با بورژوا-دموکرات‌ها مسأله‌ای قدیمی و در عین حال همواره نوین است. از یک طرف، این مسأله دارای سابقه‌ای طولانی است، چرا که از بدو پیدایش سوسیال-دموکراسی همواره مطرح بوده و اصول تنوریک آن در آثار اولیه‌ی مارکسیستی نظیر «بیانیه‌ی کمونیست» و «سرمایه» توضیح داده شده است. از طرف دیگر، همواره مسأله‌ی نویی است، زیرا هرگام در انکشاف یک کشور سرمایه‌داری امتزاج ویژه و بدیعی از طیف‌های گوناگون دموکراسی بورژوایی و گرایش‌های مختلف درون جنبش سوسیالیستی را ایجاد می‌کند. در روسیه نیز این مسأله کهنه در حال حاضر خصلت به ویژه نویی به خود گرفته است. جهت روشن ساختن چگونگی طرح امروزی این مسأله با گذار

کوتاهی در تاریخ آغاز می کنیم. نارودنیک های انقلابی قدیمی روسیه^۱ دیدگاهی تخیلی و شبه آنارشستی داشتند. آنان دهقانان کمون های روسیه را سوسیالیست های حاضر و آماده می پنداشتند و پشت لیبرالیزم جامعه ی تحصیل کرده ی روسیه به وضوح چیزی جز امیال جاه طلبانه ی بورژوازی روسیه نمی دیدند. آنان بر این اساس که مبارزه برای آزادی های سیاسی مبارزه برای کسب نهادی هایی به نفع بورژوازی است، منکر حقانیت این مبارزه می شدند. اعضای ناروناولیا^۲ با اقدام به مبارزه ی سیاسی گامی به جلو برداشتند، لیکن نتوانستند این مبارزه را با سوسیالیزم پیوند دهند. هنگامی که اعتقادات رنگ پریده به سرشت سوسیالیستی کمون های روسیه در پرتو نظریه و. و.^۳ که مدعی ماهیت غیرطبقه‌ای و غیربورژوازی روشن فکران دموکرات روس بود- دوباره پروپا گرفت، شیوه ی برخورد روشن سوسیالیستی به این مسأله حتی از رونق افتاد. نتیجه این بود که

^۱ - نارودیزم، خلق گرایی (از کلمه نارود به معنی خلق گرفته شده است)، گرابشی خرده-بورژوازی در روسیه بود که در دهه های ۶۰ و ۷۰ قرن نوزدهم در میان روشن فکران شکل گرفت. نارودنیک ها خواستار سرنگونی تزار و تقسیم زمین بین دهقانان بودند. آن ها معتقد بودند که سرمایه داری در روسیه پدیده ای تصادفی است و هیچ گونه چشم اندازی برای انکشاف آن وجود ندارد. از این رو، نیروی عمده ی انقلابی در روسیه را نه طبقه ی کارگر بلکه دهقانان می دانستند. آن ها به منظور برانگیختن دهقانان به مبارزه علیه تزار و ترویج نظریات خود به روستاها رفتند این حرکت تحت نام "به میان خلق" معروف شد. عنوان "نارودنیک" نیز از همین جا پیدا شد.

^۲ - «نارودنایاولیا» (به معنی آرمان خلق) یک جمعیت مخفی سیاسی بود که در سال ۱۸۷۹ پس از انشعاب جمعیت نارودنیک «زمینای ولیا» (زمین و آزادی) تشکیل گردید. نارودنایاولیا هدف فوری خود را سرنگونی تزار قرار داده بود. در برنامه این گروه خواست های "تشکیل مجلس دایمی نمایندگان خلق" که بر اساس حق رأی همگانی انتخاب شده باشد و قدرت مقننه و مجریه را در دست داشته باشد، تقسیم اراضی بین دهقانان، انتقال کارخانه ها به کارگران و اعطای آزادی های دموکراتیک مطرح شده بود. اعضای نارودنایاولیا شیوه ی عمده ی مبارزه را "اعدام انقلابی نمایندگان استبداد" می دانستند و پس از قتل تزار الکساندر دوم (در سال ۱۸۸۱) پلیس تزاری توانست گروه را از بین به برد.

^۳ - و. و. نام مستعار و. پ. و ورونستف یکی از ایدئولوگ های لیبرال نارودیزم سال های ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۰

نارودیزم، به رغم این که در گذشته به رد قاطعانه ی بورژوا- لیبرالیزم پرداخته بود، اینک با ادغام تدریجی با آن، گرایش واحد لیبرال- نارودیستی را به وجود آورد.

با پیدایش و گسترش عقاید پرولتری (سوسیال-دموکراسی) و جنبش توده ای طبقه ی کارگر، سرشت بورژوا-دموکراتیک جنبش روشن فکری روسیه که به معتدل ترین گونه ی خود، یعنی جنبش تهنذیب، آغاز شد و به افراطی ترین شکل جنبش انقلابی تروریستی خاتمه یافت، هر چه بیشتر روشن گشت. اما رشد سوسیال-دموکراسی انشعابی را به هم راه آورد. دو جناح انقلابی و فرصت طلب در داخل سوسیال-دموکراسی به وضوح متمایز گردید. جناح نخست بیانگر گرایش های پرولتری در داخل جنبش ما بود و آن دیگری بیانگر تمایلات روشن فکری به زودی ثابت شد که «مارکسیزم قانونی»^۴ در حقیقت "بازتاب مارکسیزم در ادبیات بورژوایی" است و از طریق فرصت طلبی نوع برنشتاین^۵ به لیبرالیزم منتهی گردید. از یک سو، بخشی از اکونومیست های درون جنبش سوسیال-دموکراسی، تحت تأثیر بینش شبه آنارشیستی از جنبش ناب و ساده ی کارگری، خود را گم کرده حمایت سوسیالیست ها را از اپوزیسیون بورژوایی را خیانت به دیدگاه طبقاتی و دموکراسی بورژوایی در روسیه را سرابی فریبا اعلام کردند. از سوی دیگر،

^۴ - مارکسیزم قانونی- گرایشی در دهه ی آخر قرن نوزدهم میان روشن فکران بورژوایی روسیه که در مخالفت با نارودنیک ها و با تکیه به مارکسیزم به توجه انکشاف سرمایه داری در روسیه پرداخته بودند. این گرایش اجتناب ناپذیری و ضرورت انقلابی پرولتری را منکر می شد.

^۵ - برنشتاین یکی از رهبران بین الملل دوم که راه رسیدن به سوسیالیزم را از طریق تکامل تدریجی و اصلاح سرمایه داری می دید و منکر ضرورت انقلاب اجتماعی و تسخیر قدرت به دست پرولتاریا بود. روزا لوکزامبورگ جزوه ی معروف خود، «فرم یا انقلاب» را در رد نظریات برنشتاین و طرف داران او در سوسیال دموکراسی نوشت.

قماش دیگری از اکونومیست ها، غرق در همان اعتقادات به جنبش ناب و ساده ی کارگری، سوسیال-دموکرات ها انقلابی را به نادیده گرفتن مبارزات اجتماعی لیبرال ها، افراد زمستو^۱ و مهذبین علیه استبداد متهم می کردند. ایسکرای سابق^۲ عناصر بورژوا-دموکراسی در روسیه را، زمانی که بسیاری هنوز متصور آن هم نبودند، خاطرنشان ساخت و خواستار حمایت روسیه را، زمانی که بسیاری هنوز متصور آن هم نبودند، خاطرنشان ساخت و خواستار حمایت پرولتاریا از این گرایش دموکراتیک شد. در آن جا به طور دائم بر ماهیت طبقاتی و بورژوازی جنبش لیبرالی و رادیکال تأکید شده بود و درباره پیروان مترنزل اسوبوژدنیه^۳ گفته شده بود: "زمان آن فرا رسیده است که این حقیقت ساده را درک کنیم که نه سفسطه ی سیاسی و نه به قول «استپنیاک: فقید محدود کردن و پنهان کردن خویشتن، و نه دورویی رایج موسوم به التفات متقابل دیپلماتیک، بلکه تنها شرکت واقعی در مبارزه و اتحاد واقعی در مبارزه است که مبارزه ی مشترک واقعی (و نه صرفاً لفظی) علیه دشمن مشترک را تضمین می کند. هنگامی که مبارزه ی سوسیال-

^۱ - زمستوو نام تشکیلات حکومت های محلی (انجمن های محلی) که در روسیه در سال ۱۸۶۴ به وجود آمدند. این انجمن ها تحت تسلط اشراف و زمین داران لیبرال بودند و قدرتشان به امور صرفاً محلی از قبیل راه سازی، ساختن و اداره ی بیمارستان و مدارس... محدود می شد. کنترل این سازمان ها به دست حاکمین ایالات و وزارت کشور بود.

^۲ - ایسکرا (جرقه) نام روزنامه ای که انتشار آن در ماه دسامبر ۱۹۰۰ آغاز شد و نخستین روزنامه سراسری مارکسیست های انقلابی بود. ایسکرا در خارج کشور چاپ و مخفیانه در داخل روسیه پخش می شد. در بین سال های ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳ این نشریه در کار ایجاد حزب مستقل پرولتاری در روسیه نقش مهمی ایفا کرد. در نوامبر سال ۱۹۰۳، پس از کنگره ی دوم حزب کارگری سوسیال دموکراتیک روسیه، ایسکرا به دست منشویک ها افتاد (از شماره ی ۵۲ به بعد). برای مشخص نمودن ایسکرای سابق، ایسکرای منشویکی به ایسکراتو معروف شد.

^۳ - اسوبوژدنیه (رهایی) نام نشریه ای بود که به سردبیری استرووه در سال های ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ در خارج از روسیه منتشر می شد. طرف داران این نشریه لیبرال هایی بودند که بعدها هسته ی مرکزی حزب کادت را تشکیل دادند.

دموکرات های آلمان علیه ارتجاع پلیسی - نظامی و فنودالی- مذهبی با مبارزه ی هر حزب واقعی دیگر که متکی به حمایت طبقه ی مشخصی از مردم (برای مثال، بورژوازی لیبرال) بود واقعاً هم سو گردید، فارغ از هرگونه عبارت پردازی های کاسب کارانه درباره ی التفات متقابل، عمل مشترک بر پا شد."

این شیوه ی برخورد به مسأله از جانب ایسکرای سابق ما را مستقیماً به اختلافات کنونی بر سر چگونگی برخورد سوسیال-دموکرات ها با لیبرال ها می کشاند. همان طور که همه اطلاع داریم، این اختلافات از دومین کنگره ی حزب آغاز شد. در این کنگره دو قطع نامه، معرف نظریات اکثریت (قطع نامه ی پلخاتف) و اقلیت (قطع نامه ی استاروور) پذیرفته شدند. قطع نامه ی اول به درستی خصلت طبقاتی لیبرالیزم به مثابه ی جنبش بورژوایی تعیین می کند و لزوم توضیح ماهیت ضدانقلابی و ضدپرولتری گرایش اصلی لیبرالی (جنبش اسبوژدنیه) را به پرولتاریا در پیشاپیش تکالیف قرار می دهد. در عین این که قطع نامه ضرورت حمایت پرولتاریا از بورژوا دموکراسی را تشخیص می دهد هرگز به ابزار التفات متقابل دیپلماتیک متوسل نشده بلکه با روحیه ی ایسکرای سابق آن را به صورت مسأله ی مبارزه ی هم آهنگی مطرح می سازد. "تا جایی که بورژوازی در مبارزه اش علیه تزاریزم انقلابی است و یا صرفاً در اپوزیسیون قرار دارد"، سوسیال دموکرات ها می باید از آن پشتیبانی کنند.

قطع نامه ی استاروور، برعکس، تحلیلی طبقاتی از لیبرالیزم و دموکراسی ارائه نمی دهد. این قطع نامه آکنده از نیات خیر است و ابداع شرایطی از توافق پرداخته است که احتمالاً بهتر و آب و تابدارترند و لیکن متأسفانه

موهومی و کلمات محض هستند: لیبرال ها یا دموکرات ها می باید چنین و چنان موضوعی را اعلام کنند، این یا آن گونه خواست ها را نباید مطرح سازند، فلان و به همان شعار را باید به پذیرند. توگویی تاریخچه ی بورژوا-دموکراسی در تمام موارد و در کلیه ی کشورها به کارگران هشدار نداده است که به بیبایه ها، خواست ها و شعارهای لیبرال ها اعتماد نکنند. توگویی تاریخ تاکنون صدها نمونه به ما عرصه نداشته است که در آن ها بورژوا-دموکرات ها نه تنها با شعارهای خواستار آزادی کامل، بلکه برابری و حتی سوسیالیزم به پیش آمدند و بی آن که بدین ترتیب در ماهیت بورژوا-دموکراتیک آنان تغییری پیدا شود، اذهان پرولتاریا را هر چه بیشتر در هاله ای از ابهام و سردرگمی فرو بردند. جناح روشن فکرگرای سوسیال دموکراسی می خواهد با پیش نهادن شرط خودداری بورژوا-دموکرات ها از ایجاد سردرگمی به مقابله با این سردرگمی ها به پردازد. جناح پرولتری در مبارزه اش به تجزیه و تحلیل محتوای طبقاتی دموکراتیزم دست می زند. جناح روشن فکرگرا به دنبال شکار لغات توافق نامه است. جناح پرولتری خواست هم کاری واقعی در مبارزه را مطرح می کند. جناح روشن فکرگرا معیارهای تعیین کننده ی بورژوازی خوب و رنوف را که ارزش انعقاد توافق با آن وجود دارد، اختراع می کند. جناح پرولتری انتظار هیچ گونه رنوفت از بورژوازی ندارد ولی حمایت خود را از بورژوازی، حتی از بدترین آنان، تا جایی که واقعاً با تزاریزم مبارزه می کنند، دریغ نخواهد داشت. جناح روشن فکرگرا به ورطه ی دیدگاهی کاسب کارانه در می لغزد: ای لیبرال ها، چنان چه شما جانب سوسیال دموکرات ها و نه جانب سوسیال-رولوسیونرها را به گیرید، در انعقاد معاهده علیه دشمن مشترک به توافق خواهیم رسید، و در غیر این

صورت خیر. جناح پرولتری دیدگاه مصلحتی را حفظ می کند: حمایت ما از شما تماماً مشروط بر این است که آیا ما را در موقعیت مساعدتری برای وارد ساختن ضربات کمابیش کارآتر به دشمنان قرار خواهد داد یا نه.

قطع نامه ی استاروور در نخستین برخورد با واقعیات تمام نواقص خود را به روشنی آشکار ساخت. برنامه ی مشهور هیأت تحریریه ی ایسکرای نو، برنامه "نوع عالی تر بسیج" که به بحث دور مسائل اصول شماره ی ۷۷ (سرمقاله ی "دموکراسی بر سر چند راهی") و شماره ی ۷۸ (پاورقی استاروور) مربوط بود، سنگ محک این جریان را فراهم آورد. در جزوه ی ننین با این برنامه برخورد شده اما لازم است که بحث را این جا از نزدیک بررسی کنیم.

عقیده ی اساسی (و یا در واقع سردرگمی اساسی عقاید) در استدلال های ایسکرای نو، فرق نائل شدن بین لیبرال های زمستوو و دموکرات های بورژوا است. این تفکیک محور اصلی هر دو مقاله را تشکیل می دهد... لیبرالیزم زمستوو "تنها استحقاق آن را دارد که با نیش عقرب مورد پذیرایی قرار گیرد"، در حالی که دموکراسی روشن فکرگرا مناسب برای توافق با ماست. دموکراسی باید به مثابه ی یک نیروی مستقل و به طور مستقل عمل کند. "لیبرالیزم روسی که از نقش اساسی تاریخی خود، از اعصاب محرک خود (از عبارت لذت به برید!) و از نیمه ی بورژوا-دموکراتیک خود محروم شده است، فقط شایسته ی تنبیه با نیش عقرب است."

... اما در مقابل هم گذاشتن این دو (لیبرال های زمستوو و دموکرات های بورژوا) همان اندازه معقولانه است که به گویم "ایالت مسکو و سرزمین امپراطوری روسیه". هم لیبرال های زمستوو که معتقد به حق رأی مشروط

هستند و هم آجودان های اشراف، تا آن جا که با استبداد و سرواژ به مخالفت برخیزند، دموکرات محسوب می شوند. دموکراتیزم آنان محدود، تنگ نظرانه و ناپیگیر است. همان طور که هرگونه دموکراتیزم بورژوایی کمابیش، به درجات مختلف، محدود و باریک و متزلزل است.

سرمقاله ی ایسکرای شماره ۷۷ براساس گروه بندی زیر لیبرال های ما را تجزیه و تحلیل می کند: ۱- زمین داران صاحب سرف ۲- زمین داران لیبرال ۳- روشن فکران لیبرال، که خواستار قانون اساسی و حق رأی مشروط هستند ۴- جناح چپ افراطی روشن فکران دموکرات. این تحلیل ناقص و سردرگم است. گروه بندی روشن فکران با گروه بندی طبقات و اقشاری که منافعیشان توسط روشن فکران بیان می گردد، قاطی شده است. دموکراتیزم بورژوایی روسیه، اضافه بر منافع لایه های وسیعی از زمین داران بزرگ، بازتاب کننده ی منافع انبوه کسبه و صاحبان صنایع کوچک و متوسط و هم چنین منافع توده های دهقانی صاحب ملک و مؤجر و خرده پا (و این نکته اهمیت ویژه ای دارد) نیز هست. نخستین عیب تحلیل ایسکرا نادیده گرفتن این وسیع ترین حوزه ی بورژوا- دموکراتیک روسیه است. دومین اشکال آن، ناتوانیش از درک این نکته است که روشن فکران دموکرات روسیه، الزاماً و نه برحسب تصادف از لحاظ دیدگاه سیاسی به سه گرایش عمده تجزیه شده اند: طرف داران اسوبوژدنیه، سوسیال رولوسیونرها، و سوسیال دموکرات ها. هر یک از این سه گرایش دارای تاریخچه ای بس طولانی هستند و به ترتیب دیدگاه جناح های معتدل و انقلابی دموکرات های بورژوایی و پرولتاریا را معرفی می کنند (به آن صراحت و قاطعیتی که تحت شرایط استبداد ممکن است). هیچ چیز مضحک تر از این نیست که ایسکرای نو از یک سو

دموکرات ها و روشن فکران رادیکال را یکی می داند و از سوی دیگر این آرزوی معصومانه را طرح می کند که "دموکرات ها باید به مثابه ی نیروی مستقل وارد عمل شوند". ایسکرای نو فراموش کرده است که روشن فکران رادیکال، با جنبش دموکراتیک روشن فکری، که به زعم ایسکرا اینک به نیروی "نیروی مستقلی" بدل شده، در حقیقت چیزی جز حزب سوسیال- رولوسیونر خودمان نیست! روشن فکران دموکراتیک جناح "چپ افراطی" دیگری نمی توانند داشته باشند. منطقاً فقط از لحاظ استهزائی و یا تروریستی می توان از این روشن فکران به مثابه ی نیرویی مستقل سخن گفت. ایستادن در سطح بورژوا- دموکرات ها و چپ تر رفتن از اسوبوژدنیه فقط به معنی حرکت به سمت سوسیال- رولوسیونرهاست و نه در هیچ جهت دیگری.

دیگر کشفیات اخیر ایسکرای نو نیز تاب مقاومت در مقابل انتقاد نخواهند داشت. مشخصاً، این مطلب که "لیبرالیزم بدون نیمه ی بورژوا- دموکراتیک آن" فقط شایسته ی تنبیه با نیش عقرب است و این که چنان چه به جز افراد زمستوو کس دیگری را نتوان جلب کرد "عاقلانه تر خواهد بود که عقیده ی هژمونی را به دور افکنیم" حتی از کشف نخست نیز کمتر تحمل انتقاد دارند. لیبرالیزم از هر نوعی، فقط تا جایی که واقعاً به مخالفت با استبداد بر می خیزد، مستحق برخورداری از حمایت سوسیال- دموکرات هاست. این گونه حمایت تنها دموکرات های واقعاً پیگیر (یعنی پرولتاریا) از تمام دموکرات های متزلزل (یعنی بورژوا) آن چیزی ست که به عقیده ی هژمونی واقعیت می بخشد. فقط برداشت کاسب کارانه ی خرده بورژوایی از عقیده ی هژمونی

است که آن را به شکل یک سازش، التفات متقابل و یا مسأله توافق لغوی متصور می شود.

از دیدگاه پرولتری، در ک نبرد، هژمونی از آن کسی خواهد شد که پُرحرارت از دیگران به نبرد به پردازد، جهت وارد آوردن حتی یک ضربه به دشمن هیچ گونه فرصتی را از دست ندهد و کردارش با گفتارش وفق دهد. یعنی کسی که رهبر ایدئولوژیک نیروهای دموکراتیک است و هرگونه سیاست نیمه راهی را به باد انتقاد می گیرد^۹. ایسکرای نو سخت در اشتباه است اگر تصور می کند که ناپیگری بورژوا دموکراسی یک صفت اخلاقی است و نه یک خصیصه ی سیاسی- اقتصادی آن، و اگر تصور می کند که می توان و می باید درجه ای از تزلزل را تعیین کرد که کمتر از آن درجه لیبرالیزم فقط استحقاق نیش عقرب را دارد و بیشتر از آن درجه شایستگی به توافق رسیدن با ما. این پندار تنها به معنی "تعیین پیشاپیش حد مجاز فرومایگی" است. واقعاً، قدری درباره ی معنی این کلمات فکر کنیم. قبولاندن شروط توافقی به گروه های اپوزیسیون نظیر حق رأی همگانی، برابر، مستقیم و مخفی به معنی آن است که آزمایشات کاغذ تورنسل دموکراسی، معرف خطاناپذیر خواست های خود را در برابرشان گذاشته تمام وزنه ی حمایت با ارزش پرولتاریا را در کفه ی ترازوی برنامه های سیاسی آنان قرار دهیم" (شماره ۷۸). چقدر زیبا این کلمات بیان شده اند! منتهی، به ناچار، به نویسنده ی این کلمات زیبا، استاروور، باید گفت: دوست عزیز، «آرکاردی نیکولایویچ»، کلمات قصار شما

^۹ - یادداشتی برای طرف داران پر ذکاوت ایسکرای نو. احتمالاً به ما خواهند گفت که مبارزات پر حرارت پرولتاریا بدون هیچ شرط قبلی منجر به این می شود که بورژوازی ثمرات پیروزی پرولتاریا را از دستش برباید. پاسخ ما به این حرف پرسش زیر است: چه تضمین دیگری برای تحقق شروط پرولتاریا وجود خواهد داشت به جز نیروی مستقل پرولتاریا؟

به هدر رفته است! زمانی که آقای استرووه در برنامه ی گروه اسوبوژدنیه حق رأی همگانی را نیز جا داد، با یک اشاره ی قلم "معروف خطاناپذیر" شما را بی خاصیت کرد. همین استرووه نه یک بار بلکه به کرات در عمل به اثبات رسانیده است که تمام این برنامه ها از نظر لیبرال ها ورق پاره ی بی ارزش بیش نیستند: نه چون کاغذ تورنسل، بلکه کاغذی بسیار معمولی اند. زیرا که بورژوا-دموکرات ها از امروز یک چیز نوشتن و فردا چیز دیگری گفتن هیچ ابایی ندارند. این خصلت بسیاری از آن روشن فکران بورژوایی است که به سوسیال دموکراسی جلب می شوند. تمام تاریخچه ی لیبرالیزم در اروپا و روسیه حاوی صدها نمونه از کردار و گفتار مغایر با هم است، و دقیقاً به این دلیل اشتیاق استاروور در یافتن کاغذهای معرف خطاناپذیر بسیار ساده لوحانه است.

این اشتیاق کودکانه، استاروور را به جانب این اندیشه ی بزرگ سوق می دهد که به گوید حمایت از مبارزات ضد تزاری آن بورژواهایی که موافق حق رأی همگانی نیستند به معنی "تنزل عقیده ی حق رأی همگانی تا به هیچ" است! احتمالاً استاروور پاورقی زیبای دیگری خواهد نوشت تا اثبات کند که ما با حمایت از مبارزات ضد استبدادی سلطنت طلبان "عقیده" جمهوری را تا به هیچ تنزل می دهیم. اشکال عمده در این است که افکار استاروور به طور لاعلاجی حول دایره ی تسلسل کلمات، شعارها، خواست ها و اعلامیه ها دور می زند و تنها معیار حقیقی، یعنی میزان شرکت واقعی در مبارزه را نادیده می گیرد. در عمل، این مسأله به گونه ای اجتناب ناپذیر به آرایش کردن آن اقتشار روشن فکر رادیکال که رسیدن به توافق با آنان محتمل اعلام شده، منجر خواهد شد. با رو برگرداندن از مارکسیزم، روشن فکران

به عنوان "نیروی محرک" (و نه خدمت گزاران چرب زبان) لیبرالیزم قلمداد شده اند. رادیکال های فرانسوی و ایتالیایی به لقب کسانی که خواست های ضددموکراتیک و ضدپرولتری بر آنان بیگانه است مفتخر شده اند، در حالی که همه می دانند این رادیکال ها به دفعات بی شمار به تمام مواضع خود پشت پا زده و پرولتاریا را به بی راهه سوق داده اند، و علی رغم این که در صفحه ی بعد همین شماره ایسکرا (شماره ۷۸) چنین آمده است که در ایتالیا "سلطنت طلبان و جمهوری خواهان" در جنگ علیه سوسیالیزم یکی بودند. قطعنامه ی روشن فکران سارترف (انجمن خدمات بهداشتی)، که خواهان شرکت نمایندگان تمام مردم در فعالیت های قانون گذاری است به عنوان "صدای (!) حقیقی دموکراسی" قلمداد شده است (شماره ی ۷۷). هم راه برنامه ی عملی برای شرکت پرولتاریا در فعالیت های زمستوو، "رسیدن به برخی توافقات با نمایندگان جناح چپ بورژوازی مخالف" نیز توصیف شده است (توافقات معروف جهت جلوگیری از ایجاد ترس و وحشت (درون بورژوازی). در پاسخ به این پرسش لنین که چه بر سر شروط کذایی توافقات استاروور آمده است، هیأت ایسکرای نو چنین نوشت:

"اعضای حزب باید همواره این شروط را در خاطر داشته باشند. آنان از لحاظ اخلاقی موظفند که با آگاهی به شرایطی که حزب رسیدن به توافقات سیاسی رسمی با احزاب دموکراتیک را جایز می شمارد... اکیداً ما بین نمایندگان قابل اعتماد اپوزیسیون بورژوازی، یعنی دموکرات های حقیقی و لیبرال های کلاش تمایز قائل شوند."

هر قدمی قدم های دیگری به دنبال می آورد. اضافه بر توافقات حزبی (که به موجب قطع نامه ی استاروور تنها توافقات مجازند)، در شهرهای

مختلف توافقات محلی نیز پدیدار شده اند. هم راه توافقات رسمی، توافقات اخلاقی نیز پیدا شده اند. چنین به نظر می رسد که اکنون پذیرفتن شفاهی "شروط توافق" و نیروی الزامی "اخلاقی" آن ها، القاب "قابل اعتماد" و "دموکرات های حقیقی" را نیز به دنبال خواهد داشت. در صورتی که هر کودکی به خوبی می داند که بسیارند آن پیروان روده دراز زمستوو که جهت خاموش نگاه داشتن سوسیال-دموکرات ها به اظهار لفظی هر بیانیه ای می پردازند و با توسل به قول شرف یک رادیکال حتی سوسیالیست بودن خود را هم ادعا می کنند.

خیر، پرولتاریا هرگز به این بازی شعارها، اعلامیه ها، و توافقات کشانیده نخواهد شد. پرولتاریا هرگز فراموش نخواهد کرد که بورژوا-دموکرات ها هیچ گاه دموکرات های قابل اعتمادی نخواهند شد. حمایت پرولتاریا از بورژوا-دموکرات ها نه بر اساس معامله به منظور جلوگیری از ترس و رمیدن آن ها و نه بر اساس اعتقاد به قابل اعتماد بودن آن هاست، بلکه بر این اساس است که در کجا و تا چه اندازه به مبارزه واقعی علیه استبداد تن می دهند. یک چنین حمایتی در جهت رسیدن به اهداف اجتماعی-انقلابی مستقل پرولتاریا ضروری است.

لنین

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳